

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَی اللّٰهُ عَلَی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که آیا رجولیت در مرجع تقلید و مفتی، معتبر است یا خیر؟ عرض کردیم که مجموعاً در کلمات علما چهار دلیل اقامه شده، که تمام این چهار دلیل را بیان کردیم و مناقشاتی که در این چهار دلیل بود ذکر کردیم.

نکته؛ اعتبار رجولیت در چهار مورد

باز اینجا قبل از اینکه بحث را ادامه دهیم این نکته را توجه بفرمایید که چهار عنوان (عنوان عام) در فقه ما وجود دارد که این در آنها بحث شده که آیا رجولیت و ذکوریت در آنها معتبر است یا نه؟

یک عنوان؛ خود «حاکم» است. آیا در حاکم امت اسلامی و دینی، رجولیت معتبر است یا نه؟ خود این یک بحث خیلی مفصلي دارد، که ما منشأ حکومت را چه قرار دهیم؟ منشأ حکومت را انتخاب قرار دهیم یا نصب عامی که از طرف شرع وارد شده است؟ در این زمینه روایاتی هم داریم؛ هم از پیامبر اکرم(ص) و هم از بقیه ائمه معصومین(ع) که مضمونش این است که قومی که حاکم و رئیس آن قوم زن باشد، و اداره آن قوم به دست یک زن باشد، این قوم به رستگاری نمی‌رسد، البته در روایت منع نشده است.

آن‌گاه هم در فقه شیعه و هم در فقه اهل سنت به مناسبت، این قضیه و این روایت مطرح می‌شود که در زمان عمر، عمر یک زنی بنام شفاع را رئیس یک بازار قرار داد. به او اعتراض کردند که مگر پیامبر(ص) نفرموده بود که اگر یک زنی اداره امور را به عهده گرفت اینها رستگار نمی‌شوند؟ خود عمر یا دیگران در جواب گفته بودند که این کلام پیامبر مربوط به خلافت است، مربوط به ریاست بر کل امت اسلامی و خلیفه است.

این یک بحث مفصلي دارد و ما در فقه خودمان اگر یک روایاتی هم داریم، بعضی از آنها مربوط به حاکم است و الان در اینجا بحث در این نیست که آیا حاکم باید مرد باشد یا نه؟

عنوان دوم؛ بعد از رتبه‌ی حاکم، آیا زن می‌تواند شئون سیاسی جامعه را عهده‌دار شود یا نه؟ مثلاً وزیر یا نماینده‌ی مجلس یا

رئیس یک اداره‌ای شود، مثلاً رئیس یک دانشگاه بشود؟ همینطور به صورت مختلف آیا در امور سیاسی یا فرهنگی، زن می‌تواند متصدی امری شود یا نه؟

غیر از این دو بحث، دو بحث معروف دیگر هم وجود دارد: یک بحث این است که آیا در قضاوت، رجولیت معتبر است یا نه؟

عنوان دیگر این است که آیا در مفتی (مرجع تقلید) آیا ذکورت و رجولیت معتبر است یا خیر؟

در میان این چهار عنوان، بین بعضی از آنها ملازمه و ارتباط وجود دارد. یعنی اگر فقیهی قائل شد که قاضی باید مذکر و مرد باشد، به طریق اولی باید بگوییم حاکم باید مرد باشد. چون حاکم یک عنوانی است که قاضی زیرمجموعه‌ی او قرار می‌گیرد. اما عکسش نیست؛ یعنی اگر گفتیم حاکم اسلامی باید مرد باشد، ملازمه ندارد که حتماً باید قاضی هم مرد باشد.

نکته‌ای که باید در این بحث توجه بفرمایید این است که مسئله مفتی با هیچ یک از این سه عنوان دیگر ارتباط و ملازمه ندارد. یعنی چه بسا کسی بگوید حاکم باید مرد باشد، اما در مفتی رجولیت و ذکورت را معتبر نداند یا عکسش، یعنی بگوید در مفتی رجولیت معتبر است اما در حاکم معتبر نیست. یا مثلاً در قاضی بگوید رجولیت معتبر است در مفتی معتبر نیست یا بالعکس در مفتی معتبر است در قاضی معتبر نیست.

بین این عنوان «مفتی» که محل بحث ماست با سائر عناوین هیچ ملازمه‌ای من الطرفين لا في طرف الاثبات و لا النفي اصلاً ملازمه‌ای وجود ندارد. حتی عرض کردم این فرض که اگر کسی گفت حاکم باید مرد باشد، این دلیل بر این نمی‌شود که پس مفتی هم باید مرد باشد، چون مفتی عنوان زیر مجموعه‌ی حاکم را ندارد. مفتی عنوان مستقلی دارد، لذا اگر گفتیم حاکم باید مرد باشد، هیچ ملازمه‌ای ندارد که حتماً مفتی هم باید مرد باشد. ملاحظه فرمودید که هر چهار دلیل محل اشکال است.

#### ادله مخالفین شرط رجولیت

حالا می‌آییم سراغ ادله‌ای که از این ادله می‌شود استفاده کرد که رجولیت شرط نیست و مرجع تقلید هم می‌تواند مرد باشد هم زن باشد.

#### دلیل اول

اولین و مهم‌ترین دلیل؛ اطلاقات است. هم سیره‌ی عقلانیه اطلاق دارد - عقلاً می‌گویند در رجوع جاهل به عالم فرقی نمی‌کند عالم، مرد باشد یا زن - ، هم ادله‌ی دیگری مثل آیات و روایات که برای تقلید ذکر کردیم، مثل «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، تمام اینها اطلاق دارد. پس دلیل اول بر عدم اعتبار رجولیت؛ اطلاق ادله است، هم ادله لبیه و هم ادله لفظیه.

#### دلیل دوم

دلیل دوم - که این دلیل را در کلمات علما ندیدم - این که گاهی اوقات می‌گوییم این دلیل و مطلب را دیدیم و آن را ندیدیم، برای این است که دقت بفرمایید که این بحث‌های اجتهادی برای این است که انسان بتواند خودش فکر کند و چیزی را اضافه کند و تحقیقی را ارائه دهد، و إلا مجرد بیان آنچه در کتاب‌ها نوشته شده، این خیلی فایده‌ای ندارد.

در دلیل دوم عرض می‌کنیم اگر کسی از ما بپرسد که در این دین، اصل و اساس بر چیست؟ آیا در این دین از نظر حقوقی، اصل بر تساوی حقوق زن و مرد است إلا ما خرج بالدلیل، یا اصل بر عدم تساوی است إلا آنجایی که شارع تصریح کند که اینجا زن و مرد مشترک و علی السویه هستند؟

این سؤال هم در بحث حاکم به درد می‌خورد، هم در بحث قاضی به درد می‌خورد و هم در بحث مفتی به درد می‌خورد. اصل بر چیست؟ ما باشیم و ظواهر آیات شریفه؛ در خیلی از امور، آیات شریفه زن و مرد را مساوی قرار می‌دهد.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: 71).

در باب امر به معروف و نهی از منکر، که مسئله شخصی نیست، امر به معروف و نهی از منکر بعد اجتماعی دارد، بعد سیاسی دارد، چون معروف که فقط در بعضی از موارد محدود نمی‌شود. آیه می‌گوید هم مردها هم زن‌ها، که از آیه برای خیلی از امور سیاسی هم می‌شود استفاده کرد؛ مانند دخالت دادن زن‌ها در مسائل سیاسی.

مثلاً ما یک اصل کلی دیگری داریم: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: 70)؛ بنی آدم مورد تکریم خداست، چه زن و چه مرد.

یا مثلاً این آیه‌ی 197 سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»، این هم یک اطلاق و یک اصل کلی است.

یک وقتی در ذهنم بود که انسان قرآن را بردارد یک سری چیزهایی را به عنوان اصلی کلی از آن استخراج کند. فرض بفرمایید «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ یک اصل کلی است. «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» یک اصل کلی است. «لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ این هم یک اصل کلی است.

ما باشیم و آیات قرآن و روایات، می‌بینیم اصل بر این است که زن و مرد در همه‌ی امور تساوی دارند، الا مواردی که استثناء شده است. یعنی دین یک مواردی را استثناء می‌کند، می‌فرماید «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» مثلاً در باب ارث، در باب دیه، در باب شهادت، در باب طلاق.

پس ما بر اساس آن اصل کلی که از آیات و روایات استفاده می‌کنیم، می‌گوییم اصل کلی بر اشتراک است، الا مواردی که اینجا می‌خواهند از هم جدا شوند مثل ارث، مثل دیه، مثل شهادت، مثل طلاق، مثل امامت جماعت، مثل حجاب، در این موارد شارع آمده آنها را جدا کرده و تصریح کرده است.

#### نتیجه گیری

نتیجه می‌گیریم که هر جا در نظر شارع این باشد که بین زن و مرد فرق است، بنای قانونی شارع این است که تصریح می‌کند. در قانون عقلایی هم همینطور است؛ وقتی می‌خواهند یک قانونی جعل کنند، اصل اولی در این قانون؛ اشتراک است، اما مثلاً اگر بخواهند برای رزمندگان، اسرا، آزادگان، شهدا، یک امتیازی قائل شوند، تصریح می‌کنند.

اصلاً شیوه قانونگذاری همین است که باید یک اصلی داشته باشد. بالاخره می‌گوییم اصل بر اشتراک است یا اصل بر عدم اشتراک است. ما الان این همه خطابات قرآنی داریم «یا ایها الناس»، «یا ایها الذین آمنوا»، اگر بگوییم اصل بر عدم اشتراک

است، این بر خلاف آیات قرآن و روایات است. باید بگوییم اصل بر اشتراک است. در هر چیزی فرقی بین زن و مرد نیست، و آن مواردی که شارع بخواهد فرق بگذارد، در آن موارد تصریح می‌کند، کما اینکه در ابواب شهادت، ارث، دیه و طلاق تصریح کرده است.

بنابراین ما در اینجا این بحث کلی را مطرح کردیم و چنین نتیجه گرفتیم که در باب قضاء این همه اطلاقاتی که داریم، از سیره‌ی عقلائی و ادله‌ی لفظیه، اگر اینها را نداشتیم قضاء یک امری است که هم مرد می‌تواند متصدی شود هم زن، اگر شارع واقعاً بخواهد جلوی تصدی زن را بگیرد، این صحیح نیست که در این همه أدله، فقط در یک مشهوره ابی‌خدیجه یک کلمه «رجل» بیاورد و با آن مقصود خودش را ذکر کند.

همانطور که در باب شهادت تصریح می‌کند «رجلٌ و امرأتان»، و نیز در باب دیه و ارث تصریح می‌کند، در چنین موردی قانونگذار و شارع باید تصریح کند و بگوید «لا يجوز تصدي المرأة في باب القضاء». البته یک همچنین تعبیری داریم که تولی زن در برخی امور جایز نیست؛ یکی از آنها قضاوت است، منتها می‌گویند روایتش ضعیف‌السند است.

ما فعلاً نمی‌خواهیم بحث قضاوت را مطرح کنیم، در بحث قضاوت باید دنبال این بگردیم که آیا راجع به تولی‌ی مرأه نسبت به قضاء، منع روشن و صریح داریم یا نداریم؟ اما آنچه الان در بحث مفتی می‌خواهیم بگوییم؛ اینجا همچنین منعی نداریم. با ذکر یک کلمه‌ی «رجل» شارع نمی‌تواند این مقصود را بیان کند. بنابراین این هم یک دلیل، که به نظر ما خیلی دلیل محکمی است. بنا بر این معنا رجولیت معتبر نیست.

#### نکته

حالا یک نکته‌ای را اینجا عرض کنم؛ متأسفانه در بحث‌های اجتهادی، بزرگان ما در سبک و روش اجتهاد، مقلد هستند، مثلاً صاحب جواهر دیده که در یک بحث صاحب ریاض یا فاضل هندی در کشف اللثام پنج آیه و پنج روایت را مطرح کرده و نتیجه گرفته، صاحب جواهر هم همین ادله را آورده، دیگر مراجعه مجددی نکرده که آیا یک آیه یا روایت دیگری داریم که در کلمات این فقهاء ذکر نشده باشد؛ متأسفانه کمتر به چشم می‌خورد مراجعه کرده باشند.

در بحث مفتی بودن زن، تمام فقهاء به مشهوره ابی‌خدیجه استناد می‌کنند، بحث امامت جماعت را مطرح می‌کنند، به روایت «و أما من كان من الفقهاء» استدلال می‌کنند. این ناقص است. از جهت اجتهادی ما باید برویم آن اصل و اساس کلی که در امور حقوقی مربوط به مرد و زن است، ابتدا این را درست کنیم، ببینیم در اصول کلی شارع؛ اصل بر تساوی است یا عدم تساوی؟ فقها اینها را مطرح نکرده‌اند.

ما باشیم و آیات قرآن و روایات؛ اصل بر تساوی است. اینجا اگر شک کنیم که آیا زن می‌تواند مفتی شود یا خیر؟ می‌گوییم اگر شارع چنین امری را می‌خواست، باید تصریح کند، وقتی که تصریح نکرده، ما باید به همین اصل کلی رجوع کنیم.

حالا بر اساس این اصل موضوعی که اصل بر تساوی است، برای اینکه بگوییم مفتی باید مرد باشد و زن نمی‌تواند باشد، دلیل خاص و تصریح لازم است. اگر کسی گفت اصل بر عدم تساوی است، آن وقت نتیجه این می‌شود که زنی که بخواهد مفتی باشد دلیل می‌خواهد.

دقت کنید که چطور شکل بحث از حیث صناعی و استدلالی عوض می‌شود؛ اگر ما گفتیم اصل بر تساوی در همه‌ی حقوق است کما أن حق الرجل که متصدی افتاء شود، حق زن هم این است که تصدی پیدا کند. دیگر برای تصدی زن نسبت به افتاء دلیل

نمی‌خواهیم، برای خروج و استثناء دلیل می‌خواهیم و اگر اصل را آوریم گفتیم اصل عدم تساوی است، نتیجه این می‌شود که برای تصدی زن نسبت به افتاء دلیل می‌خواهیم.

#### این مطالب منافاتی با شأن و منزلت زن ندارد

این نکته را دقت کنید؛ این را در یک بحثی مفصل گفته‌ام که اگر شارع گفت زن نمی‌تواند قاضی شود، این دلیل بر این نیست که بی‌ارزش است. کما اینکه اگر گفت مرد می‌تواند قاضی شود دلیل بر ارزش مرد نیست. اینکه شارع این مسئله را تفکیک کرده، مثل این می‌ماند که در یک منزلی مسئولیت‌ها را تقسیم کنند، بگویند مسئولیت بیرون خانه با مرد، داخل خانه با زن، این معنایش این نیست که این بی‌ارزش شده و آن با ارزش شده است. نکته این است که در آنجا می‌گویند تبعیض نیست، تشابه است. ما کاری به آن تعبیرات نداریم، ما می‌خواهیم بگوییم که زن و مرد در هزار حق با هم مساوی هستند، اگر شما صد تا دویست تا، سیصد تا را هم استثناء کنید، تخصیص اکثر لازم نمی‌آید. از اینطرف تخصیص اکثر لازم می‌آید، اگر گفتید «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، اصل بر این است بین زن و مرد تساوی نیست. آن وقت باید بگویید در حق حیات تساوی است، در حق خوراک تساوی است، در فلان حق تساوی است، اینقدر حقوق داریم که اینها را تخصیص می‌زند.

اینکه در روایات آمده که «إِيَّاكُمْ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ فِيهِنَّ الضُّعْفَ وَ الْوَهْنَ وَ الْعَجْزَ»، مثلاً با اینها مشورت نکنید، آیا این را به صورت مطلق می‌توانیم قبول کنیم و بگوییم که نباید در هیچ امری با اینها مشورت کرد؟!

اگر این شاء الله به بحث قضاوت برسیم شاید اینها را مطرح کنیم، فعلاً ما به عنوان یک دلیلی که به ذهن خودمان رسیده این است که می‌گوییم اصل بر تساوی است، مواردی که فرق بوده نیاز به دلیل خاص دارد و شارع باید تصریح کند. در مسئله فتوا تصریحی از شارع نداریم. آن کلمه‌ی «رجل» در حسنه‌ی اَبی خدیجه هم نمی‌تواند تصریح باشد.

یک دلیل دیگر هم داریم که آن را فردا عرض می‌کنیم. البته این نکته را دقت کنید نمی‌خواهیم بگوییم که قطعاً همینطور است، ما فعلاً داریم یک بحث فقهی می‌کنیم، ممکن است انسان در بحث فقهی به یک نتیجه‌ای برسد، اما در مقام اظهار نظر، یک نظر دیگری را اظهار کند. علی‌ای حال، اینها را با هم خلط نکنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين